

در تخت پولاد

در خصوص شفاعت

-۱۰-

مجددالشریعه - من می‌خواهم برای تأیید فرمایش حضرت آقا یک قدم هم بالاتر گذاشته و مدعی شوم . انسان وقتی صفتی و خلقی را دوست می‌دارد که خودش هم متخلق به آن خلق باشد اگر هم بطور کامل نباشد بطور ناقص چنانچه مولوی هم می‌گوید :

ذره ذره کاندیرین ارض و سماست جنس خود را همچو گاه و کهر باست
سید سری به تصدیق تکان داده و دنیا له صحبت را گرفته گفت :
همینطور است مسئله تبری.

- آیا ما با یزید بن معاویه پدر کشتگی داریم . مال ما را خورده .
حقوقمان را پایمال کرده . اصلاً شکل و شمایل او را دیده‌ایم . در معاشرت
با ما بد خلق و منحوس بوده . . . و خلاصه کوچکترین چیزی که مستلزم
بغض و تنفر شخصی ما از او باشد وجود دارد؟ اینطور نیست .
- البته اینطور است .

- پس ما چرا از او نفرت داریم و او را لعنت می‌کنیم ؟
- برای اینست که اعمال او را قبیح و صفات او را مذموم می‌دانیم .
- احسنت پس اگر شخص یزید ظالم و غاصب را لعنت می‌کنیم از شخص
فاجر و فاسق بدمان می‌آید . یعنی ظلم و فسق را بد می‌دانیم . حال آیا حق
داریم او را لعنت کنیم و با لعنت فرستادن بر او خدا و پیغمبر را از خود
خشنود گردانیم .

مجددالشریعه - البته خیر بقول حضرت مسیح آن کسی که زنا نکرده

است اول سنگ را باید به زن زانیه بزنند .

- آفرین خوب به حقیقت مطالب متوجه هستید این نکته را خوب در نظر بگیریدیم که اگر ما ظلم کردیم غصب کردیم حق دیگری را پایمال کردیم آیا همان عمل یزید را کرده ایم یا نه . فقط با این تفاوت که مورد ظلم او حضرت امام حسین بود و مورد ظلم ما یکی از بندگان خدا .

پس اگر ما اظهار تنفر از یزید کنیم یا دروغ گفته و ظاهر سازی کرده ایم . یا اینکه خیر بر حسب عادت و تقلید از پدران و معاشرین خود این کار را می کنیم و در این صورت از شما انصاف می خواهم آیا در هر دوی این صورت آن نتیجه ای که ما از تبری می خواهیم و مورد رضای خداوند و پیغمبر اوست بجای آورده ایم .

مجدالشریعه - البته خیر برای اینکه نمی شود خدا را گول زد و برای اینکه اصل در تولا و تبری انصاف به صفات پسندیده و اجتناب از بعضی ردایل است .

- خوب در این صورت اگر ظالم بر حسین گریه کند و اگر فاسق و فاجر بر یزید لعنت فرستد چه اثری دارد و از همین جهت اگر ظالمی که هستی و دارائی او از حق الناس جمع شده یعنی تمام آن مظلومه است چه فایده دارد در دهه محرم اطعام و روضه خوانی کند زیرا اولاً این پول مال او نیست تا اتفاق آن اجر داشته باشد . ثانیاً عین آن عملی را که روضه خوان بالای منبر رفته تکذیب و تخطئه می کند او مرتکب می شود . این درحقیقت يك ظاهر سازی و مسخره بازی بیش نیست و خیلی از عدل و حکمت خداوند و از تقوی و خداپرستی پیغمبر و جانشینان او بعید است که در این مسخره بازی شرکت کرده و فریب بخورند و صاحب آنرا مأجور و مثاب بدانند .

سید نجف آبادی گفت : پس شما منکرید که گریه بر مصائب اهل بیت در نظر خداوند دارای فضیلت است .

سید فرمودند : اگر گریه و تأثر انسان از روی معرفت و اساس و واقعیت باشد خیر و البته فضیلت دارد زیرا معنی آن این است که شخص متأثر حقیقت فضایل اهل بیت را دوست دارد و از ردایل مخالفین متنفر است . گریه کردن فی حد ذاته تأثیری ندارد . مخصوصاً اگر این گریه و تأثر مربوط به عادت و غریزه باشد و در تحت مؤثرات خارجی مانند صدای محزون

روضه خوان یا اشعار غم انگیز با گریه دسته جمعی مجلس روزه .

نجف آبادی گفت : یعنی چه از روی عادت و غریزه .

— آیا اگر امروز آقای مجدالشریعه برای شما قصه‌ای نقل کند که در ینگی دنیا واقع شده است مبنی بر اینکه شخصی مظلوم و پائمال حرص و طمع و شهوت دیگری شده است نسبت به شخص مظلوم ولو اینکه او را نمی‌شناسید و هیچگونه رابطه قرابت وطنی یا دینی شما را با او مربوط نمیکند متأثر نمی‌شوید .

— البته .

— همچنین اگر يك فرنگی قضایای یوم‌الطف (عاشورا) را در کتب تاریخ بخواند متأثر نمی‌شود بدون اینکه حضرت حسین را بشناسد یا به‌جد او ایمان آورده باشد .

— بدیهی است .

— آیا اگر شما يك آواز حزینی بشنوید محزون نمی‌شوید .

— چرا .

— این تأثیر و حزن غریزه است . یعنی انسان طبعاً از ظلم خوشی نمی‌آید و يك نحو تپایی در طبیعت هر کس برای رقت بر بیچارگی بشر موجود است . علاوه بر این گریه و خنده هر دو مسریست شما اگر به يك جماعتی برسید که به علتی همه دارند می‌خندند و خنده قیافه و سرووضع هر کدام را طوری کرده است قطعاً شما هم خنده‌تان می‌گیرد . همچنین است وقتی روزه‌خوانی بالای منبر به انواع و اقسام تغییر قیافه و حالت حزن به خود دادن سعی می‌کند مردم را متأثر کند و گاهی با صدای حزین اشعار محزونی هم می‌خواند .

مردم هم با سابقه‌ای که به اینگونه مجالس دارند خود را به گریه زده و کم‌کم گریه آنها راستی می‌شود .

آیا اگر شما در يك همچو مجلسی باشید و گریه کنید آنرا نباید حمل بر عادت و غریزه کرد . بنابراین چه اجری و ثوابی برای شما باید فرض کرد شما که سهل است فلان شاهزاده‌ای که سر می‌برد و شکم پاره می‌کند و در هر حکومتی که می‌رود هزاران نوع ظلم و ستم و اجحاف و تجاوز به حقوق مردم را می‌کند . او هم در اینگونه مجالس متأثر می‌شود و گریه هم

می‌کند . گریه او چه فضیلتی دارد . در صورتی که ما قبلاً گفتیم در دیانت اسلام و تمام دیانات حقّه بحث دسل و انزال کتب فقط برای هدایت مردم است به اعمال خوب و ردع آنهاست از اعمال رذیله مضره یعنی میزان عمل است و بس . . .

در اینجا سکوتی به حضار دست داد و سید نجف آبادی سخت در فکر فرو رفته بود مثل این بود که در باطن او کشمکش سخت میان عقاید تبعیدی و آنچه حضرت سید بیان کرده است برپا شده بود .

پس از چند دقیقه سکوت مجدالشریعه گفت اگر اجازه می‌دهید قصه‌ای که از مشاهدات خود بنده است نقل کنم که فرمایشات حضرت آقا را به نحو خوبی تأیید می‌کند .

سید سری به رضا و موافقت تکان داده و یک تبسم پراز تشجیع و تحسین بر لبانش ظاهر شد .

مجدالشریعه - در حوالی شهر ماخانی بود که با پدرم سوابق و خصوصیت زیادی داشت و به واسطه این خصوصیت ما از کم و کیف زندگانی او اطلاع داشتیم . خان در آن حوالی خیلی به‌ظلم و قساوت معروف بود همیشه پاکار حکام و پیشکار ظلمه بود و یار چاق کنی آنها را می‌کرد و خودش هم لفت و لوسی می‌کرد و خدا نکرده اگر او را مأمور وصول مالیات می‌کردند یک لا و دولا از رعیت می‌گرفت و نصف و نهم آنها را به مافوقهای خود داده و مابقی را می‌بلعید بطوری که در اواخر حیات خود صاحب چند ده و مبلغی پول نقد و مقداری مستغلات شهری شده بود در صورتی که اول شروع زندگانش آدم بی‌چیزی بود . جناب خان سفری به کربلا کرد و در بیرگشتن دیدیم تغییر قیافه داده است . زلف را از بیخ تراشیده و ریشی گذاشته و آن ریش را حنا بسته . شارب را زده است و بالاتر از همه کلاه را دور انداخته و به جای آن عمامه شیر شگری از آنهایی که عطارهای کربلا و نجف سرشان می‌گذارند بر سر گذاشته و وقتی به بازدید پدرم آمد یک قیافه خندان و بشاشی نشان می‌داد مثل این بود که این همان خان ظالم و قسی‌القلب که بارسنگین ظلم‌ها و قتل‌ها و اشک سوزان بیوه‌ها و یتیم‌ها را بردوش وجدان داشت نیست و بکلی عوض شده است .

بعد از قدری صحبت اولیه پدرم از کیفیت سفر او پرسید که آیا از آن

راضی برگشته و در طی مسافرت به وی خوش گذشته است یا نه . سرکار خان با يك بشاشت كامل گفت بيش از آنچه تصور كنيد در اين سفر خوش گذشته است . از حيث سفر و لوازم آسایش البته خیلی خوب بود ولی بيشتر من از اين راضی هستم كه خود را طيب و طاهر كردم .

به محض ورود به كربلا حمام رفتم و غسل توبه از جميع اعمال سابق خود كردم و در همان حمام گفتم موی سرم را زده ريشی را كه از روز حرکت تشرائیده و بلند شده بود حنا بستم و از حمام كه بيرون آمدم كلاه را هم كه با لباس سابق و برای اعمال سابق مناسب بود به دور انداختم و عمامه‌ای را كه ملاحظه می‌فرمائيد بر سر گذاشتم .

بعد از تشراف به حرم يكسر رفتم خدمت آخوند ملا شمعانعلی مجتهد كه اهل محل ما و سالهاست مجاور عتبات شده و من غایبانه باو ارادت داشته و هر ساله مبلغی وجوه بریبه برایش می‌فرستادم .

جناب آخوند خیلی خوب از من پذيرائی كرد و مرا تبريك گفت كه از لباس سابق بيرون آمده و به شكل اهل ایمان درآمده‌ام و حدیثی را بیان فرمودند كه من یاد نكردم ولی مضمون آن اين بود كه هر كس خود را به طایفه‌ای شبیه كند از آن طایفه محسوب خواهد شد .

بعد از صحبت‌های متفرقه و استفسار از اوضاع محل به آخوند عرض كردم كه يك قصد مهم من از اين سفر اين بود كه آمده‌ام خود را حلال كنم . جناب آخوند پرسيد چطور خود را حلال كنی مسكر حرام بسوده‌ای . گفتم خود حضرت‌تعالی می‌دانيد كه شغل من ديوانی بوده و وسیله كسب معاشم همین بوده است و البته علاوه بر اینکه شغل ديوانی فعلی غير مشروع و عایدات آن حرام است در ضمن شغل ما البته حلال و حرام و حق الناس هم هست .

آخوند ملا شمعانعلی گفت حالا فهميدم مقصود شما رد مظالم است گفتم بلی . گفت می‌دانيد كه اگر انسان از روی جهالت و نادانی مالی برخلاف شرع كسب کرده باشد بايد آنرا به صاحب اصلی مال مسترد كند و اگر نمی‌شناسد مثل مالی كه از مكاسب غير مشروع تحصیل شده است و يا از مظالم و حق الناس است كه صاحبان آنرا نمی‌شناسد و يا نمی‌تواند به آنها دسترسی پیدا كند مجموع آن مالی كه از اين راه كسب شده است به امام تعلق دارد و در غيبت به نواب امام كه آنرا میان فقراء و مستحقين توزيع كنند مخصوصاً

فقراء همان حوزه‌ای که مظالم در آنجا روی داده است .
مرحوم سید در اینجا تبسی نموده و فرمودند تا اینجا که آخوند ملا
شعبانعلی حرف خدائی زده است .

مجدالشریعه گفت : سبر بفرمائید آخرش خوشمزه است . جناب خان
گفت وقتی من این را شنیدم در فکر فرو رفتم که اولاً خیلی اشخاص را می-
شناسم که به آنها تعدی کرده‌ام . اگر بخواهم همه اموال را به آنها پس
بدهم چیزی دیگر برایم باقی نمی‌ماند . اگر بخواهم مظالم مجهوله را هم
بدهم که سائل بکف خواهم شد .

آخوند که متوجه شده بود من در فکر رفته‌ام گفت در چه فکری
هستید چرا حواستان مختل شده است . من عرض کردم قربان من اگر بخواهم
رد مظالم بدهم خودم فقیر و سائل بکف خواهم شد زیرا بنیرا از یکدست لباس
و یک اطاق و یک گلیم که از پول قرضه تهیه کرده و در وقت نماز خواندن
آن لباس را پوشیده و در آن محل نماز می‌خوانم که نمازم مطابق تعالیم
دینی در جای غضبی و لباس غضبی نباشد ، کلیه دارائی من از عمل دیوانی
فراهم شده است و من به این خیال بودم که انسان می‌تواند مبلغی بمنوان رد
مظالم به یکی از علما بدهد و خود را حلال کند و بیشتر به همین قصد مشرف
شدم ولی اینطوری که شامی فرمائید من دیگر فنای محض خواهم شد و نمی‌توانم
همچو کاری بکنم . . .

مرحوم سید فرمودند - اجازه بدهید که صحبت شمارا قطع کرده‌و این
نکته را تذکر بدهم که مقصود شارع از اینکه انسان در لباس غضبی نماز نگیرد
این است که انسان غاصب نباشد و غضب نکند یعنی نماز شخص غاصب اصلاً
نماز نیست .

مجدالشریعه - البته این طور است که می‌فرمائید مخصوصاً در صورتیکه
از پول قرض لباس و جای نماز را تهیه کرده و بعد از پول نامشروع قرض
خود را بدهد . مثل این است که انسان دزدی کند ولی پول دزدی را صرف
مخارج شخصی نکرده و از پول قرضی زندگانی خود را تأمین کند ولی پول
دزدی را به طلبکاران داده و خیال کند ، دهان به لقمه حرام نپالوده
است .

سید فرمودند - بقیه صحبت خود و مذاکرات خان را با آخوند ملا
شعبانعلی تمام کنید .

مجدد الشریعہ گفت۔ صحبت اینجا بود کہ خان می گفت باخوند گفتم اگر رد مظالم معنایش این است کہ از عہدہ من ساختہ نیست ولی آخوند ملا شمعانعلی خندہ طولانی بر بیچارگی و اضطراب من زد بعد فرمودہ مؤمن ہر کاری راہی دارد و ہر گریہی را می توان گشود اگر سرانگشتی کہ با آن سرو کار داشتہ باشد لایق باشد عرض کردم چطور بفرمائید تا خیال من راحت باشد۔ آخوند گفت وقتی شما تمام ہستی خود کہ از مظالم جمع شدہ است بہ نائب امام دادید خودتان آنوقت در عداد فقرا در می آئید و نائب امام می تواند یک قسمت یا قسمت اعظم و بلکہ تمام دارائی شما را بشما بعنوان اینکہ محتاج و فقیر ہستید رد کند۔

بنابر این اول بفرمائید تمام دارائی شما از ملک و ائاثیہ و پول و بالاخرہ ہر چیزی کہ تصور می کنید مظالم است چقدر می شود۔ عرض کردم تقریباً چہل و پنج ہزار تومان۔ فرمودند اگر می خواہی بری الذمہ و طیب و طاهر شوی باید تمام این مال را بحاکم شرع واگذار کنی آنوقت او تمام آنرا در مقابل وجہی کہ از شما می گیرد مصالحہ می کند۔ خلاصہ وارد مذاکرہ و چاہہ زدن شدیم پانصد تومان از ما گرفت و تمام مالہام را حلال کرد۔

خان بعد از تبسمی از روی رضا و رغبت گفت علاوہ بر این در سحن مطہر ہم مقبرہ ای برای خودم تہیہ دیدہ ام کہ جنازہ ام را بپرند آنجا دفن کنند روی ہم رفته در این سفر خانہ آخرت خود را تہیہ کردم۔ مرحوم سید بعد از شنیدن این تفصیل تبسمی از روی حزن نمودہ و گفت زہی خجالت و سرافکندگی کہ مسلمین با خلاف شرع مسلم می خواہند خلافتکاری و گناہان کبیرہ خود را پاک کنند۔

سید نجف آبادی گفت۔ من تصدیق می کنم این حیلہ در کار خان برای تطہیر خود از گناہان کافی نیست اما خلاف شرع چرا۔ کدام مسلمانی خواستہ است ارتکاب خلاف شرع خویشتن را پاک کند۔

زیرا آقا فرمودید جناب خان مرتکب خلاف شرعی شدہ است آیا ہمان پانصد تومان کہ بملا شمعانعلی دادہ است خود یکنوع باز یافتی نیست و نسبت بہمان مبلغ بری الذمہ نشدہ است؟

قصدم این عمل او نبود کہ فی حد ذاته عملی لفو و عبث است و حتی نسبت بہمان مبلغ نیز ذمہ او بری نشدہ است و اگر می خواست چنین شود

می‌بایستی همان مبلغ را در میان اهل محل صرف کند و بکسانی بدهد که مورد اجحاف و تعدی او قرار گرفته‌اند. امام‌موضوع خلاف شرع مسئله حمل‌جنازه است ...

سید نجف آبادی با تعجب و انکار و با لهجه‌ای که حواسه از آن می‌ریخت گفت نقل جنازه به شاهد مشرفه را خلاف شرع می‌فرمائید؟ مرحوم سید گفتند - اولاً بدلیل این که کار لغو و عبثی است. بعد از مباحثات امشب و پس از اینکه بموجب نص قرآن ثابت شد که انسان بتفایح عمل خود خواهد رسید (اگر خوب باشد خوب اگر بد باشد بد) زیرا خداوند عادل است پس نقل جنازه کار لغو نیست.

ثانیاً بسیاری از سنن و آداب شرعی دفن در آن متروک می‌شود. آیا در شریعت اسلام تعجیل در دفن میت از امور مؤکده هست یا نیست؟ همه تصدیق کردند که تسریع در دفن میت از سنن شرعی است.

- و حکمتش هم معلوم است که اگر جنازه را دیر دفن کنند متعفن می‌شود و این خلاف احترام و حفظ حیثیت و شئون مرده است. علاوه بر اینکه تعفن پیدا کردن مستلزم تأذی سایرین و احیاناً ظهور امراض است و از همه اینها گذشته بعد از اینکه انسان مرد دلیل ندارد جنازه او را بی‌جهت نگاهدارند از طرف دیگر ما ایرانی‌ها چون از شاهد مشرفه دور هستیم و نمی‌توانیم جنازه خود را در ظرف یک یا دوسه روز یا نجا برسانیم عنوان امانت گذاشتن میت را اختراع کرده‌ایم. حال از شما می‌پرسم آیا امانت گذاشتن شرعاً دفن محسوب می‌شود یا نه؟

سید نجف آبادی - خیر دفن شرعی نیست بلکه موقتی و عرفی است... مرحوم سید - پس در این دفن موقتی آداب و سنن دفن معمول نمی‌شود زیرا دفن شرعی نیست. بعد هم که استخوان شد و آن استخوانها را حمل کردید و بردید به نجف یا کربلا چون موضوع دیگر قابلیت اجراء سنن دفن ندارد از قبیل جرید تین و گذاشتن صورت بر روی خاک و غیره و غیره همه متروک می‌شود.

علاوه بر این بچه مجوز شرعی یک سال یا دو سال دفن میت را بتأخیر می‌اندازیم.

نجف آبادی - اگر امانت گذاشتن را دفن شرعی فرض کرده و تمام آداب و سنن را بجای بیاوریم دیگر گمان نمی‌کنم مانعی وجود داشته باشد و

اشکالاتی که فرمودید پیش بیاید.

مرحوم سید - اگر امانت گذاشتن را دفن شرعی فرض کنید آنوقت بیرون آوردن میت را از آرامگاه ابدی خود نبش قبر می گویند و نبش قبر در شرع حرام است.

سید نجف آبادی گفت - چطور می شود « بیهوده سخن بدین درازی » کاریکه تمام شیعیان می کنند و علماء بزرگ هم آنها را مشاهده می کنند و چیزی نمی گویند شما همه آنها را یا شرک و یا خلاف شرع می خوانید اگر اینها شرک و یا خلاف شرع بود هزاران ، هزارمرد بدنبال آن نمی رفتند. مجدالشریعه - عمل اکثریت بهیچوجه میزان صحت آن نیست اگر اینطور بود باید بت پرستهای چین دهند برحق باشید زیرا عده شان خیلی زیادتر از عده مسلمین است.

مرحوم سید فرمودند - نباید فرابوش کنید که بسیاری از این اعمالی که امروز مشروع شناخته شده و اجراء می شود در صدر اسلام ابدأ اثری از آنها نبوده است و قدما و علما بهیچوجه جایز نمی شمرده اند و فراموش نفرمائید که یسی از این اعمال و معتقدات از عادات و آداب ملی ریشه و مصدر گرفته و تدریجاً و خیلی خرده ، خرده معمول شده است بطوری که روزهای نخستین خیلی محسوس نبوده و بامروز زمان در آن اعمال زیاده روی شده است تا به بدل بخلاف شرع های بین گردیده است و بالاتر از همه چون تمام اینها متکی به عادت قومی و بدرجه ای شیوع یافته است که شاید خود علماء هم در تحت تأثیر و نفوذ آن واقع شده اند . می گویند مرحوم دربندی وصیت کرده بود که کفن خونین او را که در عاشورا تیغ زده بود با وی دفن کنند در صورتی که همه می دانیم ذره ای نجاست نباید با میت دفن شود و خون هم بدون تردید یکی از نجاسات عشره است ولی مرحوم دربندی تحت تأثیر معتقدات محیط او واهی که از دوره صباوت در مغزش جای گرفته بود واقع شده و فضل و اطلاعات علمی و شرعی خود را سعی کرده است منطبق بر آن نماید.

(ادامه دارد)